

امکان رجوع واهب از هبه به نوادگان

سید محمدصادق طباطبایی^{۱*}، داریوش کیوانی هفشجانی^۲

۱. دانشیار، گروه حقوق، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران
۲. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۱۰)

چکیده

در عقد هبه اصل بر این است که واهب می‌تواند به عین موهوبه رجوع کرده و آن را تملک کند. این اصل استثنائاتی دارد. یکی از موارد استثنا «هبه به اولاد» است که مطابق با بند ۱ ماده ۸۰۳ قانون مدنی غیرقابل رجوع به شمار می‌رود. اکثر نویسندگان حقوق مدنی معتقدند حکم هبه به اولاد شامل نوادگان هم می‌شود، بنابراین، واهب نمی‌تواند از هبه به «اولاد اولاد» خویش رجوع کند. بررسی خاستگاه بند ۱ ماده ۸۰۳ در فقه، یعنی مبحث «هبه به ارحام» نشان می‌دهد وفق نظر مشهور فقیهان، واهب نمی‌تواند از هبه به همه «ارحام نسبی» خویش رجوع کند. براساس این دیدگاه، هبه به نوادگان نسبی رجوع‌ناپذیر و هبه به نوادگان رضاعی رجوع‌پذیر است، در عین حال، خاطر نشان می‌کند آنچه مورد اجماع فقیهان است، منحصرأ رجوع‌ناپذیری هبه به پدر، مادر و اولاد واهب است. بنابراین، به نظر می‌رسد قانون‌گذار برای عمل به اصل و پرهیز از توسعه استثنا، به قدر متیقن یعنی نظر اجماعی فقها، اکتفا کرده است و از این رو، نمی‌توان مانند اکثر مؤلفان هبه به نواده را نیز مشمول مقررۀ مزبور دانست. بنابراین، هبه به نوادگان نسبی و نوادگان رضاعی رجوع‌پذیر است.

کلیدواژگان

اولاد، رجوع از هبه، نوادگان، هبه.

مقدمه

گاهی اشخاص برای ابراز محبت یا تقدیر از هم، هدایایی را به یکدیگر می‌بخشند و به این ترتیب، هدیه را به عنوان نمادی از علاقه، احسان و سپاسگزاری نسبت به گیرنده آن قرار می‌دهند. این بخشش در متون حقوقی و لسان قانون مدنی هبه نام دارد. مطابق با ماده ۷۹۵ قانون مدنی «هبه عقدی است که به موجب آن یک نفر مالی را مجاناً به کس دیگر تملیک می‌کند؛ تملیک‌کننده را واهب، طرف دیگر را متهب، مالی را که مورد هبه است، عین موهوبه می‌گویند». گاهی واهب از روی احساس زودگذر و غیرواقعی مال خود را به دیگری هبه می‌کند و پس از چندی که منطق راستین به جای خویش بازمی‌گردد، به اقدام ناسنجیده خود پی می‌برد. قانون‌گذاران کشورهای گوناگون کوشیده‌اند با بیان راه‌کارهایی، اموال واهب را از گزند احساس آنی دور کنند. برای تأمین این منظور، در ماده ۸۹۴ قانون مدنی فرانسه اصل رجوع‌ناپذیری هبه وضع شده است^۱ و از این رهگذر به واهب گوشزد می‌کند پس از عقد، امکان رجوع به عین موهوبه وجود ندارد و از همین روی باید با دقت دست به بخشش اموال خویش بزند. در مقابل قانون مدنی ایران، اصل رجوع‌پذیر بودن هبه را برقرار کرده است. به موجب اصل رجوع‌پذیر بودن هبه که از صدر ماده ۸۰۳ قانون مدنی استنباط می‌شود، اگر واهب پس از اعطای مال خود به دیگری، متوجه کرده خام خویش شد، می‌تواند با تمسک به اصل یادشده، به مال اهدایی رجوع کند و زیان حادث را از میان بردارد. به تعبیر ظریف یکی از حقوق‌دانان، قانون‌گذار فرانسه به دفع ضرر واهب توجه دارد و قانون‌گذار ایران به رفع آن (عمید، ۱۳۴۲، ص ۶۳). اما در میان کسانی که مشمول عنوان متهب می‌شوند، پدر، مادر و «اولاد» واهب به لحاظ رابطه عاطفی ممتازی که با او دارند، با دیگر مخاطبان عقد هبه در یک ردیف قرار نگرفته و قانون‌گذار آن‌ها را از شمول اصل قابل رجوع بودن هبه مستثنا کرده است. از این رو، در بند ۱ ماده ۸۰۳ قانون مدنی بیان شده است: «بعد از قبض نیز واهب می‌تواند از هبه رجوع کند مگر در موارد ذیل: ۱. در صورتی که متهب پدر یا مادر یا اولاد

1. Cf. Étienne Riondet et Hervé Sédillot, 2007

واهب باشد...»، مشاهده می‌شود از منظر قانون مدنی هبه به اولاد رجوع‌ناپذیر است. در همین زمینه مسئله حائز اهمیتی که تحقیق حاضر قصد دارد تبیین و تحلیل کند، این است که آیا منظور بند ۱ از اولاد، صرفاً اولاد صلبی و بی‌واسطه واهب است یا شامل نوادگان وی نیز می‌شود؟ حال اگر حکم رجوع‌ناپذیری نسبت به نوادگان هم جاری باشد، آیا هر دو گروه از نوادگان پسری و نوادگان دختری را دربرمی‌گیرد، یا اختصاص به یک گروه دارد؟^۱ همچنین، جای پرسش است اگر بند مزبور شامل نوادگان واهب باشد، آیا نوادگان رضاعی را هم پوشش می‌دهد؟ نوشتار حاضر تلاشی است در جهت نیل به پاسخ پرسش‌های یادشده که تبیین، توجیه یا نقد نظرهای ابرازشده را به دنبال دارد.

تحلیل وصف عقد هبه

آیا هبه در زمره عقود لازم است یا جایز؟ آیا اساساً می‌توان آن را به یکی از این دو وصف متصف کرد؟ اگر پاسخ منفی باشد، وصف آن چیست؟ چرایی طرح و تحلیل پرسش‌های یادشده در این است که برخی در رهگذر پاسخ به آن‌ها به واکاوی امکان رجوع واهب از هبه به نوادگان پرداخته‌اند، با این توضیح که اگر هبه در زمره عقود لازم تعریف شود، باید در مقام رد تردید میان لازم یا جایز بودن هبه به نوادگان نسبی (پسری و دختری) و رضاعی با تکیه بر اصله‌اللزوم، حکم بند ۱ ماده ۸۰۳ را راجع به این مصادیق مورد تردید نیز، جاری کرد. اما اگر عقد هبه در شمار عقود جایز محسوب شود یا اگر هیچ یک از اوصاف لازم یا جایز، وصف حقیقی این عقد قلمداد نشود، اعمال اصل لزوم نسبت به مصادیق غیریقینی با مانع مواجه می‌شود. باری باید تحلیل کرد که اگر امکان اتصاف هبه به یکی از دو وصف مزبور، منتفی باشد، وصف اصلی عقد هبه کدام است و اقتضا و تأثیر آن بر تعیین حکم هبه به نوادگان چیست؟

۱. طرح این پرسش از آن رو است که در پاره‌ای از ابواب فقه مانند «وقف بر اولاد» و «وصیت بر اولاد»، در فرزند محسوب شدن نواده دختری نسبت به جد امی خویش، خدشه وارد شده است.

مقتضای لزوم و جواز هبه

در فقه و در حقوق اتفاق نظری در رابطه با لزوم یا جواز عقد هبه وجود ندارد. برخی با استناد به صدر ماده ۸۰۳ قانون مدنی معتقدند قانون‌گذار با قراردادن «اصل امکان رجوع از هبه» به جایز بودن آن اشاره می‌کند (امامی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۳۹۳؛ انصاری و طاهری، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۲۲۵۸) و هر قدر که استثنائات این اصل (بندهای چهارگانه ماده ۸۰۳ و مواد ۸۰۵ و ۸۰۶ قانون مدنی) زیاد باشد، دال بر لزوم آن نیست (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۳۶ - ۳۵). در مقابل، بعضی دیگر از صاحب‌نظران با لحاظ این استثنائات، معتقدند موارد استثنا از اصل بیشتر است و اساساً با لحاظ آن‌ها می‌توان گفت در هبه اصل بر عدم رجوع است، بنابراین، عقد مزبور در زمره عقود لازم قرار می‌گیرد (ره‌پیک، ۱۳۸۷، ص ۱۶۸ - ۱۶۷). در میان فقیهان امامیه نیز عده‌ای جواز عقد هبه را مورد اجماع می‌دانند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ هـ.ق، ج ۳، ص ۳۰۸) و می‌افزایند فقط در موارد استثنا، هبه لازم شمرده می‌شود (کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲، ص ۱۲ - ۱۱). در فقه حنفی هم هبه در عداد عقود جایز محسوب شده است (سرخسی، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۴۷).

امکان دارد این پرسش پیش آید که مگر هنگام حدوث تردید در زمینه جواز یا لزوم یک عقد، بنابر اصل لزوم، حکم به لزوم مورد مشکوک نمی‌شود؟ (حسینی شیرازی، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۵۱). در پاسخ به این اشکال برخی از قائلان به جواز، می‌گویند اصل لزوم مختص به عقود معاوضی مبتنی بر تغابن است، در حالی که جواز به عقود مجانی اختصاص دارد و چون هبه اشهر افراد عقود مجانی است، بنابراین، وصف آن جایز است (نجفی کاشف‌الغطاء، ۱۳۵۹ هـ.ق، ج ۲، قسم ۱، ص ۸۲). در مقابل برخی فقیهان به لزوم هبه اشاره کرده و استدلال می‌کنند مرجع رجوع از هبه، عین موهوبه است و نه عقد هبه، به عبارت دیگر، اثر رجوع فسخ عقد نیست تا جواز هبه از آن استنتاج شود، بلکه منحصراً سبب انتقال عین موهوبه از نزد متهب به سوی واهب می‌شود، همان‌طور که وجود خیار موجب جواز بیع خیاری نیست و فقط مبیع یا ثمن را به ذوالخیار بازمی‌گرداند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۸، ص ۱۹۰). در میان عامه نیز شافعیه هبه را علی‌الاصول غیر قابل رجوع می‌داند (سعدی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۵۱۵). از میان این دو دیدگاه - که تحلیل و نقد آن در

مبحث بعدی خواهد آمد- مقتضای جواز هبه این است که حکم رجوع ناپذیری هبه به اولاد، مختص به قدر متیقن آن، یعنی فرزندان بی واسطه باشد. به عبارت دیگر، در موارد مشکوک باید مطابق با اصل عمل کرد و چون اصل بر جواز است، هبه به نوادگان قابل رجوع محسوب می شود. اما مقتضای لزوم هبه بر رجوع ناپذیری واهب از هبه به نوادگان خویش اعم از نسبی (پسری و دختری) و رضاعی دلالت دارد.

مقتضای رجوع پذیری یا رجوع ناپذیری هبه

بحث پیرامون لزوم یا جواز عقد هبه با چالش های فراوانی مواجه است و تشتت آراء در این زمینه چه در فقه امامیه و چه در عامه، همان طور که در مبحث قبل به آن اشاره شد، خود گواه این موضوع است. به نظر می رسد امکان احتساب هبه در زمره عقود لازم یا جایز وجود ندارد، زیرا به طور کامل از ویژگی های هیچ یک از این دو گروه، پیروی نمی کند. بی شک پابندی به جواز هبه این نتیجه را در پی دارد که قائل به صلاحیت متهب نیز در برهم زدن عقد شویم. همان طور که بعضی از حقوق دانان این امر را از نتایج مهم جایز بودن عقد هبه دانسته اند (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۳۷). شایان ذکر است نتیجه یاد شده در تعارض با قانون مدنی قرار دارد، همان طور که ماده ۸۰۳ قانون مدنی در اعطای انحصاری صلاحیت رجوع به واهب تصریح دارد. وانگهی از ماده ۸۰۴ قانون مدنی^۱ نیز همین مطلب قابل استنتاج است، زیرا منحصرأ به رجوع واهب اشاره می کند. درباره انتفای وصف لزوم نیز اشاره به وضع رجوع برای واهب کافی است. شاید به خاطر همین باشد که برخی فقها به جای ائصاف هبه به اوصاف لازم و جایز، ترجیح داده اند انواع هبات را ذیل عناوین «فلیس له رجوع فیه» و «فله رجوع فیه» یا «ما یجوز الرجوع فیه» و «ما لایجوز الرجوع فیه» جای دهند (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ص ۶۵۸؛ کیدری، ۱۴۱۶، ص ۳۴۹). بنا بر اشکالاتی که بیان شد، به نظر می رسد تقسیم بندی اخیر صحیح و مبتنی بر اصول و قواعد باشد. از سیاق عبارات قانون مدنی

۱. در صورت «رجوع واهب» نمآت عین موهوبه اگر متصل باشد، مال واهب و اگر منفصل باشد مال متهب خواهد بود.

نیز همین مطلب به دست می‌آید، زیرا قانون‌گذار بدون تصریح^۱ یا تلویح به لزوم و جواز، فقط عبارات «می‌تواند رجوع کند» (ماده ۸۰۳)، «حق رجوع ندارد» (ماده ۸۰۶)، و «رجوع ممکن نیست» (ماده ۸۰۵)، به کار گرفته است. شایان ذکر است در لسان شارع هم پیرامون رجوع واهب، واژه فسخ - که ظهور در قرارگرفتن هبه در تقسیم‌بندی عقد از جهت جایز و لازم دارد - به کار گرفته نشده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ج ۵، ص ۳۶۹). اثر این تحلیل آن است که اگر تردیدی در زمینه رجوع‌پذیری یا رجوع‌ناپذیری یکی از مصداق‌های عقد هبه پیش آید (مانند هبه به نوادگان)، نمی‌توان مانند عده‌ای از نویسندگان (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۵۳؛ مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۲۶۰)، با استناد به اصل لزوم، آن مورد را رجوع‌ناپذیر دانست. به عبارت دیگر، مورد مشکوک در موضوع مورد بحث، حکم وضعی هبه به نوادگان است و در آن امکان جریان اصل لزوم وجود ندارد؛ زیرا به لحاظ تحلیل دقیق حقوقی، هبه هیچ‌یک از اوصاف لازم و جایز را نمی‌پذیرد. بنابراین، بحث بر سر لزوم و جواز عقد هبه نیست، زیرا پذیرش لزوم و جواز برای هبه، موجد آثاری است که به هیچ وجه انطباقی با احکام آن ندارد. پس باید اصل غالب را از بین دو وصف رجوع‌پذیری یا رجوع‌ناپذیری عقد هبه استنتاج کرد. مجدداً تأکید می‌شود با وجودی که قانون مدنی با اوصاف لازم و جایز بیگانه نبوده و در مواضع متعددی بدان اشاره نکرده است (مانند مواد ۷۸۷، ۶۳۸، ۵۶۵، ۵۵۰ و ۵۲۵)؛ اما درباره عقد هبه، هیچ‌یک از این دو وصف را استعمال نکرده است و صرفاً به بیان مفاهیم رجوع‌پذیر و رجوع‌ناپذیر بسنده کرده است و همین مسئله سبب شد که در این نوشتار، به تبع قانون مدنی، اصل را در هبه، از میان اوصاف رجوع‌پذیر یا رجوع‌ناپذیر استنتاج کنیم.

دیدگاه غالب حقوق‌دانان این است که در عقد هبه اصل بر امکان رجوع است. ایشان نظر خود را با استناد به صدر ماده ۸۰۳ قانون مدنی و نظر مشهور فقهای امامیه مدلل می‌کنند (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۳۶؛ عمید، ۱۳۴۲، ص ۶۳؛ امامی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۳۹۳). در مقابل، بعضی حقوق‌دانان مستند به استثنائات ماده ۸۰۳ قانون مدنی، هبه دین به مدیون، فوت واهب یا متهب پس از قبض

۱. مانند آنچه در ماده ۶۳۸ قانون مدنی مشاهده می‌کنیم: «عاریه عقدی است جایز...».

عین موهوبه و هبه متضمن نیت تقرب به خداوند، غلبه را با موارد رجوع ناپذیر دانسته و اصل را در هبه، رجوع ناپذیری می‌دانند (ره‌پیک، ۱۳۸۷، ص ۱۶۸ - ۱۶۷). در نقد این دیدگاه می‌توان گفت، به طور دقیق معیاری برای سنجش اینکه هبات، بیشتر رجوع‌پذیر یا رجوع ناپذیر هستند وجود ندارد، حتی بر خلاف دیدگاه اخیر، به نظر می‌رسد در بیشتر موارد، متهب عین اعطایی را نزد خویش نگاه می‌دارد تا خاطره احسان و محبت واهب را پاسداری کند، بنابراین، معمولاً عین موهوبه به همان نحو که بخشیده شده است، نزد متهب باقی می‌ماند، بنابراین، می‌توان غلبه را با امکان رجوع از هبه دانست. خصوصاً که طرز نگارش ماده ۸۰۳ قانون مدنی نیز همین مطلب را بازگو می‌کند. زیرا ابتدا اصل مطرح می‌شود، سپس، استثنائات برشمرده می‌شود. حال که اصل در هبه، رجوع‌پذیری است؛ اگر تردید شود که آیا واهب می‌تواند از هبه به نوادگان خویش رجوع کند یا خیر؟ باید پذیرفت در مواقع تردید، اصل حاکم می‌شود و چون اصل، مسووع رجوع است، هبه به نوادگان رجوع‌پذیر است و مشمول استثناء بند ۱ نمی‌شود. بعضی حقوق‌دانان با لحاظ این مطلب گفته‌اند حکم رجوع ناپذیری را باید به قدر متیقن آن، یعنی فرزندان صلبی و بلافصل واهب اختصاص داد (عمید، ۱۳۴۲، ص ۶۶).

با توجه به آنچه گذشت، به این نتیجه می‌رسیم اگر اصل در هبه رجوع‌پذیری باشد، آنگاه واهب می‌تواند از هبه به نوادگان خویش رجوع کند (رفع تردید براساس اصل رجوع‌پذیری هبه) و اگر اصل در هبه عدم قابلیت رجوع باشد، واهب قادر به رجوع از هبه به نوادگان خویش نخواهد بود (رفع تردید براساس اصل رجوع ناپذیری هبه).

هرچند در مباحث پیش گفته، اصل رجوع‌پذیری تقویت شد، نمی‌توان با قاطعیت مقتضای آن را بدون بررسی موضوع در مبحث فقهی «هبه به ارحام»، پذیرفت، چه اینکه مبحث یادشده به‌عنوان خاستگاه بند ۱ ماده ۸۰۳ قانون مدنی به شمار می‌رود. علاوه بر این، بررسی آن موجب پی‌بردن به آرای فقهی پیرامون حکم هبه به نوادگان هم می‌شود. همچنین، ذکر و تحلیل آرای فقهی یادشده این نتیجه را به دست می‌دهد که ظاهر قانون مدنی (بند ۱ ماده ۸۰۳) با کدام یک سازگارتر است.

تبیین و تعیین گستره هبه به ارحام

مفاد بند ۱ ماده ۸۰۳ قانون مدنی عبارت از مستثناکردن هبه به پدر، مادر و اولاد و اهب از رجوع پذیری است. همان طور که اشاره شد مبحث هبه به ارحام در فقه، خاستگاه این بند محسوب می شود و از همین رو ضرورت دارد برای پاسخ به پرسش های تحقیق حاضر، گستره آن را تبیین و تعیین کرد.

پرسشی که با دقت در بند ۱ ماده ۸۰۳ قانون مدنی مطرح می شود، این است که چرا قانون گذار پدر، مادر و اولاد و اهب را با سایر موهوب لهم در یک ردیف قرار نداده و هبه به ایشان را رجوع ناپذیر دانسته است؟ شایان ذکر است در آرای بعضی فقیهان شیعه و سنی نه تنها پدر، مادر و اولاد و اهب مستثنا از اصل محسوب شده اند، بلکه این استثنا به بسیاری از ارحام او نیز تسری یافته است. بعضی حقوق دانان علت تنصیص بند مزبور را در این می دانند که رجوع و اهب به عین موهوبه ای که به اولاد، پدر یا مادر خویش بخشیده، ممکن است بین اعضای خانواده تولید کدورت و بی مهری کند و به تبع آن قوام خانواده را با چالش مواجه کند. به این دلیل، قانون گذار با وضع حکمی خاص برای ایشان، راه نشر اختلاف و نفاق را سد کرده است (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۹۵-۹۴؛ طاهری، ۱۳۷۵، ج ۷/۶، ص ۵۶۴). برخی فقیهان حنفی نیز، قطع صلّه رحم و تولید کدورت ناشی از رجوع و اهب را علت رجوع ناپذیر بودن هبه به ارحام می دانند (موصلی، ۱۴۲۶، ج ۳، ص ۵۸). ایرادی که ممکن است این طرز استنباط را مخدوش کند، استحسانی بودن آن است، در حالی که استحسان در نزد امامیه حجیت ندارد (علامه حلی، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۳۹۸).

برای پاسخ به این ایراد باید بیان کرد، برخی صاحب نظران هبه به خویشاوندان را از مصادیق صلّه رحم قلمداد کرده اند (موصلی، ۱۴۲۶، ج ۳، ص ۵۸؛ میدانی، بی تا، ج ۲، ص ۱۷۶ - ۱۷۵)، یا معتقدند صلّه رحم می تواند از طریق اعطای مال به خویشان باشد (سعدی، ۱۴۰۸، ص ۱۴۵) و واضح است هبه، مصداق اعطای مال است. بنابراین، رجوع از هبه متضمن رجوع از صلّه رحم است و رجوع از صلّه رحم هم می تواند به قطع رحم منجر شود که در زمره کبائر محسوب شده است (شهید اول، بی تا، ج ۲، ص ۵۳). از این رو، شارع با سلب صلاحیت و اهب از رجوع، راه قطع خویشاوندی را بسته است (موصلی، ۱۴۲۶، ج ۳، ص ۵۸).

ایرادی استدلال مزبور این است که رجوع از هبه با رجوع از صلۀ رحم و قطع رحم ملازمه ندارد، حتی ممکن است رضای متهب قرین رجوع واهب شود. بنابراین، به نظر می‌رسد تمسک به ادله وجوب صلۀ رحم و حرمت قطع رحم توجیه‌کننده حکم رجوع‌ناپذیری هبه به خویشان نیست، ولی توجه به آیه ۹۰ سوره مبارکه نحل، ارتباط بین حکم یادشده و صلۀ رحم را آشکار می‌کند. پروردگار در این آیه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ» یعنی «به راستی خداوند به عدالت و به احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد». توضیح اینکه هبه به خویشان مصداق «إيتاء ذی القربی» است که امر خداوند به آن تعلق گرفته است و نمی‌توان از اقدام انجام گرفته در مقام امتثال امر رجوع کرد. بر این اساس، رجوع‌ناپذیری از هبه به اقارب، مورد حکم واقع شده است (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۹۵ - ۹۴). به ویژه آنکه بسیاری از مفسران شیعه و سنی منظور از عبارت «ما امر الله به ان یوصل» را در آیه ۲۵ سوره مبارکه رعد، صلۀ رحم می‌دانند (شیخ طوسی، بی تا، ج ۶، ص ۲۴۷؛ فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۱۹، ص ۳۸). حتی برخی فقیهان، تا آنجا پیش رفته‌اند که دادن عطیه به خویشان را در صورتی که صلۀ ارحام متوقف بر آن باشد، واجب دانسته‌اند (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۳، ج ۹، ص ۴۴۴).

علت دیگر در زمینه رجوع‌ناپذیری از هبه به خویشاوندان این است که مطابق با روایت^۱ و بند ۲ ماده ۸۰۳ قانون مدنی، هبه معوض رجوع‌ناپذیر است، از این رو، برخی حقوق‌دانان، بر این باورند هبه به ارحام نیز به دلیل معوض بودن، رجوع‌ناپذیر محسوب می‌شود؛ با این تفاوت که عوض این هبه معنوی است (زحیلی، بی تا، ۴۰۱۰، ص ۵). به عبارت دیگر، هبه به ارحام نزد خداوند مأجور است و اگر قصد واهب از بخشش تحصیل اجر و ثواب باشد، هبه وی معوض خواهد بود و صلاحیت رجوع از آن را نخواهد داشت (بروجردی عبده، ۱۳۸۰، ص ۳۲۲). برخی استادان حقوق هم «صلۀ رحم را در هبه به اقارب» نوعی عوض قلمداد کرده‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ۵، ص ۴۷۲).

۱. إِذَا عُوِّضَ صَاحِبُ الْهَبَةِ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۳۳).

دیدگاه دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد توجیه رجوع‌ناپذیری هبه به ارحام و از جمله اولاد و اولاد اولاد، بر مبنای ایفای تعهد طبیعی است.^۱ ماده ۲۶۶ قانون مدنی در این زمینه مقرر کرده است: «در مورد تعهداتی که برای متعهدله قانوناً حق مطالبه نمی‌باشد، اگر متعهد به میل خود آن را ایفا نماید، دعوی استرداد او مسموع نخواهد بود». حال اگر واهب به منظور صلۀ رحم، عین معینی را به خویشاوند خویش ببخشد، گویا تعهد طبیعی خود را ایفا کرده است و بنابراین، دعوی استرداد یا رجوع او مسموع نخواهد بود.

سرانجام باید گفت صحیحۀ محمد بن مسلم^۲ از حضرت امام محمدباقر (ع)، در زمینۀ حکم هبه به ارحام، رافع تردید است. مطابق با این روایت هبه به ارحام رجوع‌ناپذیر قلمداد شده است. اکنون باید تحلیل کرد که از بین قرابت نسبی، قرابت سببی و قرابت رضاعی کدام یک مقصود شارع است؟ تأکید می‌شود مسئلۀ هبه به خویشاوندان در متون فقهی با عنوان «الهبه لذی رحم» - که خود نیز برگرفته از صحیحۀ محمد بن مسلم است - طرح شده است و از همین رو، برای پاسخ به پرسش یادشده، باید مدلول حقیقی ارحام واکاوی شود. به نظر می‌رسد همان‌طور که برخی دانشمندان علم لغت تصریح کرده‌اند مراد از ارحام، اقارب نسبی است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۲۳۳ - ۲۳۲؛ سعدی، ۱۴۰۸، ص ۱۴۵) و برخی از مفسران نیز به این مطلب اشاره کرده‌اند (علامه طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۲۷۷).

حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا حکم رجوع‌ناپذیری همه خویشان نسبی واهب را دربرمی‌گیرد یا منحصرأ معطوف به مصادیق خاصی است؟ فقیهان حنفی معتقدند فقط از هبه به «ارحام نسبی محرم» نمی‌توان رجوع کرد (نسفی، ۲۰۱۱، ص ۵۳۹ - ۵۳۸؛ حصکفی، ۲۰۰۲، ص ۵۶۳، میدانی، بی تا، ۲، ص ۱۷۶ - ۱۷۵). به عبارت دیگر، اقارب نسبی غیرمحرم از شمول رجوع‌ناپذیری هبه به خویشان خارج می‌شوند. تبلور این تحلیل در ماده ۸۶۶ مجله الاحکام

۱. پیرامون تعهدات طبیعی، رک. اکبرپور و همکاران، ۱۳۹۰.

۲. «الهبه و النحلۀ یرجع فیهما صاحبهما چیزت أو لم تجز الآ لذی رحم فأنه لا یرجع فیها» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۳۱)

العدلیه^۱ عثمانی که متخذ از فقه حنفی است، به وضوح مشاهده می‌شود. بنابراین، وفق این دیدگاه، فرزندان اعمام و احوال با اینکه در زمره خویشان نسبی هستند، اما هبه به ایشان رجوع پذیر است. نکته مهمی که باید پیرامون دیدگاه حنفیه مورد توجه و دقت قرار گیرد، این است که ایشان رجوع ناپذیری هبه به ارحام را معطوف به ارحام نسبی محرم می‌دانند. بنابراین، اگر واهب مذکر باشد، مادر (تا هر درجه که بالا رود)، دختر (تا هر درجه که پایین رود)، خواهر، دختر خواهر (تا هر درجه که پایین رود)، عمه و خاله (تا هر درجه که بالا روند)، محرم نسبی وی محسوب شده و هبه به آنها رجوع ناپذیر است و اگر واهب مؤنث باشد، پدر (تا هر درجه که بالا رود)، پسر (تا هر درجه که پایین رود)، برادر، پسر برادر (تا هر درجه که پایین رود)، عمو و دایی (تا هر درجه که بالا روند) محرم نسبی وی قلمداد شده و هبه به ایشان رجوع ناپذیر است. با این حال، اگر واهب مذکر باشد علاوه بر اناث مزبور ذکور مزبور هم، مشمول حکم یادشده واقع شده‌اند و به همین نحو است اگر واهب مؤنث باشد. در واقع، حنفیان صرف نظر از جنسیت واقعی واهب، یکبار محارم نسبی مؤنث و یکبار محارم نسبی مذکر را احصا کرده است و هر دو مورد را به اصطلاح ارحام نسبی محرم می‌نامند.

نظر دیگری که در این زمینه وجود دارد، بر تحلیل حنفیه منطبق نیست. برخی فقیهان امامیه معتقدند فقط هبه فرزند به والدین خود، اجماعاً رجوع پذیر بوده و حکم هبه شخص به سایر خویشان خود محل اختلاف است (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۱۸۰). این نظر با لحاظ وجوب نیکی کردن به والدین (آیات ۲۳ و ۲۴ سوره اسراء) توجیه شده است (علامه حلی، ۱۳۸۸ هـ ق، ص ۴۱۸؛ بروجردی عبده، ۱۳۸۰، ص ۳۲۲). با نگاهی به آرای برخی فقها می‌توان به این نکته دست یافت که اجماع مزبور علاوه بر هبه به والدین، شامل هبه به اولاد واهب نیز می‌شود (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۳۰؛ میرخلیلی، ۱۳۹۴، ص ۱۲۰). این دیدگاه با توجه به حدیث نبوی «رَجِمَ اللَّهُ وَالِدًا

۱. «إِذَا وَهَبَ شَخْصًا شَيْئًا لِأُصُولِهِ وَ فُرُوعِهِ أَوْ لِأَخِيهِ أَوْ لِأَخِيهِ أَوْ لِأَوْلَادِهِمَا أَوْ لِأَخٍ وَأُخْتِ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ فَلَيْسَ لَهُ الرُّجُوعُ بَعْدَهَا» (مجله الاحكام العدلیه، بی تا، ص ۱۶۶).

أَعَانَ وَلَدَهُ عَلَى بَيْتِهِ» (شیخ صدوق، ۱۳۷۶، ص ۲۸۸) مدلل شده و به بیان دیگر هبه به فرزند را مستلزم تحصیل اجر و ثواب پنداشته است و آن را در حکم هبه معوض می‌داند (علامه حلی، ۱۳۸۸ هـ ق، ص ۴۱۸). بنابراین، با تبیین محل اتفاق و اجماع یعنی والدین و اولاد واهب، شمول حکم رجوع‌ناپذیری نسبت به باقی خویشاوندان نسبی واهب محل تردید خواهد بود.

نظریه مشهور در فقه امامیه با توجه به اطلاق آیات و روایات مستند و پاره‌ای از دلایل دیگر، به شمول حکم رجوع‌ناپذیری برای هبه به همه ارحام نسبی معتقد است. در آیه ۹۰ سوره نحل و صحیح محمد بن مسلم ترکیب «الهبة لذی رحم و ایتاء ذی القربی» عاری از هرگونه قیدی است و گستره حکم را محدود به ارحام محرم (وفق انگاره فقیهان حنفی) یا معطوف به اولاد و والدین (مطابق با مورد اجماع در فقه امامیه) نمی‌کند. علاوه بر اطلاق نصوص یادشده به ادله دیگری مانند عموم «أوفوا بالعقود» و استصحاب مالکیت متهب پس از رجوع واهب، اشاره شده است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۳۰؛ علامه حلی، ۱۳۸۸ هـ ق، ص ۴۱۸؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۸، ص ۴۷۸ - ۴۷۷). بنابراین، مطابق با دیدگاه مشهور فقیهان امامیه هبه به همه ارحام نسبی واهب اعم از قریب و بعید، رجوع‌ناپذیر است (علامه حلی، ۱۳۸۸ هـ ق، ص ۴۱۸، شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۳۰؛ اصفهانی، ۱۴۲۲، ص ۵۲۶؛ موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۸؛ گلپایگانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۳۵؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۸، ص ۴۷۹ - ۴۷۷؛ سیستانی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۴۰۹ - ۴۰۸).

حکم هبه به نوادگان نسبی و رضاعی از منظر قانون مدنی

برخلاف دیدگاه مشهور فقیهان امامیه که رجوع‌ناپذیری هبه را نسبت به همه اقارب نسبی واهب برقرار کرده‌اند، قانون مدنی فقط هبه به والدین و اولاد واهب را غیر قابل رجوع اعلام نموده است. در این زمینه بعضی از حقوق‌دانان بر این باورند که اگر قانون‌گذار به جای تزییق مصادیق بند ۱ ماده ۸۰۳ قانون مدنی، آن را وسعت می‌بخشید، با ظاهر فقه سازگارتر بود (ره‌پیک، ۱۳۸۷، ص ۱۷۴). با وجود این، امکان دارد احصای افراد مندرج در بند ۱ از باب تمثیل باشد و نه به وجه انحصار. اگر این امکان پذیرفته شود، آنگاه بی‌تردید باید مانند دیگر ارحام نسبی، هبه به نوادگان نسبی واهب اعم از پسری و دختری را بر خلاف نوادگان رضاعی، رجوع‌ناپذیر دانست؛ زیرا

پشتوانه فقهی خاستگاه بند ۱ ماده یادشده محسوب می‌شود، ناظر بر قرابت نسبی است و از همین روست که نه تنها هبه به نواده رضاعی بلکه حتی هبه به فرزند رضاعی هم رجوع پذیر است، اما اگر احتمال یادشده ضعیف تلقی شود، باید حکم هبه به نوادگان نسبی را در سایه سار تحلیل دیگری جست‌وجو کرد.

برخی استادان حقوق معتقدند با توجه به اطلاق لفظ اولاد که عرفاً شامل اولاد اولاد هم می‌شود، هبه به فرزندان واهب تا هر درجه که پایین برود، رجوع‌ناپذیر است (عمید، ۱۳۴۲، ص ۶۶). این شیوه تحلیل از زوایای مختلف نقدشدنی است. نخست، مسئله تعیین حکم هبه به نوادگان از سنخ تفسیر قرارداد نیست تا با حمل الفاظ آن بر معانی عرفیه، به رجوع‌پذیری یا رجوع‌ناپذیری هبه به اولاد پی برده شود، بلکه تحصیل جواب مسئله، تابع «کشف حکم شرعی» است. دوم، این گزاره که لفظ اولاد عرفاً شامل اولاد اولاد هم می‌شود، ثابت و قطعی نیست، چه اینکه در فقه امامیه و فقه سایر مذاهب اسلامی، در این زمینه اختلاف نظر وجود دارد. تبلور تحلیل لفظی و اختلافات پیرامون آن را می‌توان در مبحث «وقف بر اولاد» به روشنی مشاهده کرد. هدف تقریر این مبحث تعیین موقوف علیهم در وقف بر اولاد است. عده‌ای معتقدند اگر شخصی مالی را برای اولاد خویش وقف کند، موقوف‌علیهم منحصرأ فرزندان صلبی واقف خواهند بود، زیرا حقیقت لفظ اولاد معطوف به آنها است (زحیلی، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۳۶۸؛ زرکشی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۴۰۱ - ۴۰۰). دیدگاه مشهور در فقه امامیه نیز تأکید می‌کند نوادگان واقف در وقف به اولاد داخل نمی‌شوند، زیرا اطلاق لفظ اولاد انصراف به فرزندان بی‌واسطه یا بلافصل دارد (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۱۸۰؛ محقق سبزواری، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۱۷). بنابراین، واضح است وفق این دیدگاه که لفظ اولاد بر اولاد اولاد صادق نیست، حکم هبه به اولاد با حکم هبه به نوادگان تفاوت می‌یابد (البته با این فرض که شیوه استنباط، تحلیل لفظی باشد). گروهی دیگر که حنا بله و بعضی از حنفیه و مالکیه در آن قرار دارد، بر این باورند که در وقف بر اولاد و اولاد اولاد منحصرأ نوادگان پسری - و نه نوادگان دختری - در عداد موقوف‌علیهم درمی‌آیند (جمع مؤلفان، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۵۵ - ۱۵۳). قائل شدن به تفاوت میان نوادگان پسری و نوادگان دختری در دلالت عرفی لفظ اولاد ریشه دارد که عده‌ای معتقدند لفظ اولاد بر نوادگان دختری صادق نیست. از منظر ایشان شعر مشهور

«فرزندان پسران ما فرزند ما هستند و فرزندان دختران ما فرزند مردانی بیگانه هستند»^۱، لسان گویای عرف است (ابن ابی عقیل، ۱۴۱۳، ص ۴۰۷ - ۴۰۶).

براساس این دیدگاه، حکم هبه به اولاد بر خلاف نوادگان پسری، نوادگان دختری را دربر نمی‌گیرد. در مقابل، برخی دیگر معتقدند اولاد اولاد هم مدلول اولاد محسوب می‌شود، حتی اگر نواده دختری باشد (مغربی، ۱۳۸۵ هـ.ق، ج ۲، ص ۳۶۹؛ امامی، بی‌تا، ج ۱، ص ۷۸). این نظر یکسانی حکم هبه به اولاد با حکم هبه به نوادگان را توجیه می‌کند. با مشاهده این نظرهای گوناگون، پیرامون دلالت لفظ اولاد، مناقشه پذیر بودن گزاره مزبور ثابت می‌شود. گذشته از آن باید به این نکته مهم و مبنایی اهتمام کرد که تحلیل لفظ اولاد در مبحث وقف بر اولاد، به منظور تفسیر عقد صورت می‌پذیرد تا از طریق آن، موقوف‌علیهم معین شود. به دلیل همین برخی فقها تقریر این مبحث به منظور کشف اراده واقف و به تبع آن تعیین موقوف‌علیهم را وظیفه فقیه نمی‌دانند؛ چه اینکه وظیفه ایشان استنباط احکام شرعی است و نه تلاش در جهت تفسیر قرارداد (محقق خراسانی، ۱۴۱۳، ص ۶۱). بنابراین، تعیین حکم هبه به نوادگان باید از مجرای استنباط حکم شرعی و قانونی صورت پذیرد که از وظایف فقیه است.

اشاره شد در فقه امامیه فقط هبه اولاد به والدین و هبه والدین به اولاد، اجماعاً رجوع‌ناپذیر دانسته شده و رجوع‌ناپذیری نسبت به سایر ارحام محل اختلاف است. بنابراین، به طور یقین، فقط هبه به پدر، مادر و اولاد و اهب رجوع‌ناپذیر محسوب می‌شود. با این حال، نظریه مشهور در فقه، هبه به همه ارحام نسبی را رجوع‌ناپذیری می‌داند به طوری که براساس آن اصل رجوع‌ناپذیر بودن هبه به خویشان قابل استنتاج است. وفق این اصل هبه به نوادگان نسبی اعم از دختری و پسری رجوع‌ناپذیر بوده ولی هبه به نوادگان رضاعی رجوع‌پذیر است؛ زیرا اصل اختصاص به قرابت نسبی دارد. اما موضوعی که باید در آن تأمل کرد این است که آنچه از ظاهر بند ۱ ماده ۸۰۳ برمی‌آید عدم پذیرش کلی دیدگاه مشهور توسط قانون مدنی و اکتفای به قدر متیقن و مورد اجماع

۱. بنونا بنو ابناثنا و بناتنا / بنوهن انباء الرجال الایاعد.

است. به نظر می‌رسد قانون‌گذار با اکتفای به قدر متیقن در راستای اصل اولیه یعنی رجوع‌پذیری هبه گام برداشته است و همچنین، از توسعه استثنا احتراز کرده است. از همین رو، نمی‌توان مانند اکثر نویسندگان، با قاطعیت به شمول بند ۱ ماده مزبور نسبت به نوادگان واهب نیز نظر داد (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۹۵؛ بروجردی، ۱۳۸۰، ص ۳۲۲، عدل، ۱۳۷۳، ص ۳۶۰، امامی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۳۹۴، طاهری، ۱۳۷۵، ج ۷/۶، ص ۵۶۴؛ عمید، ۱۳۴۲، ص ۶۶). حتی برخی نویسندگان یادشده گفته‌اند با توجه به اصل رجوع‌پذیری هبه برخی استثنائات ماده ۸۰۳ را به‌نحو مضیق تفسیر می‌کنند (عمید، ۱۳۴۲، ص ۶۶). بنابراین، مقوم تفسیری که هبه به نوادگان را رجوع‌پذیر می‌داند، وجود اصل رجوع‌پذیری هبه است.

در همین راستا، شایان ذکر است جایگاه اصل در عرصه تفسیر نصوص قانونی و «نقش گسترده اصل» در هویت‌بخشی و استقلال حقوق ایران در عرصه تفسیر کاملاً چشمگیر است. در حقوق ما به تبع فقه، اگر اصلی در مسئله وجود داشته باشد، عمل به آن اصل، داور مسئله خواهد بود و برای دست‌کشیدن از اصل، محتاج علم یا دست‌کم اطمینان بر خلاف آن هستیم. در این ساختار استدلالی، در فرض وجود اصل، ظن و گمان هرچقدر هم که قوی باشد، مادام که به سر حد اطمینان نرسد، قدر و ارجی ندارد» (الشریف، ۱۳۹۲، ص ۶۶۸ - ۶۶۷).

برخی صاحب‌نظران معتقدند چون در بند ۲ ماده ۸۶۲ قانون مدنی، «اولادِ اولاد» در کنار پدر، مادر و اولاد واهب در عداد وراث طبقه اول متوفی محسوب شده است، پس به همین نحو و مانند اولاد، مشمول حکم بند ۱ ماده ۸۰۳ نیز می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۹۵، عمید، ۱۳۴۲، ص ۶۶). به نظر می‌رسد این دیدگاه پذیرفتنی نیست، چه اینکه مقنن در بند ۲ ماده ۸۶۲ برای قراردادن اولادِ اولاد در طبقه اول وراث، به صراحت از ایشان نام می‌برد، اما در بند ۱ ماده ۸۰۳ با اینکه در مقام بیان موهوب لهم ممتاز است، مانند ماده ۸۶۲ قانون مدنی ذکری از اولادِ اولاد به میان نمی‌آورد و بر این اساس حتی می‌توان با تمسک به بند ۱ ماده ۸۶۲ رجوع‌پذیری هبه به نوادگان را مورد استتجاج قرار داد.

بعضی حقوق‌دانان، نظر خویش مبنی بر رجوع‌ناپذیری هبه به نوادگان را از رهگذر اصالت لزوم مدلل می‌کنند. ایشان هبه را علی‌الاصول عقدی لازم تلقی کرده و اشعار می‌دارند: هرچه موارد

رجوع در هبه کمتر باشد، اصل لزوم دارای مصادیق بیشتری می‌شود (ره‌پیک، ۱۳۸۷، ص ۱۷۴). اما همان‌طور که پیش‌تر هم اشاره شد، تمسک به اصالت لزوم در راستای رجوع‌ناپذیری هبه به نوادگان، به دلیل عدم اتصاف هبه به اوصاف لازم و جایز امکان‌پذیر نیست و به فرض اگر ممکن هم باشد، اصل بر جواز است.

بنابراین، می‌توان پذیرفت هبه به نوادگان نسبی اعم از دختری و پسری و همچنین، نوادگان رضاعی از منظر قانون مدنی رجوع‌پذیر است و مبنای قابلیت رجوع از هبه به نوادگان رضاعی معطوف به قرارنگرفتن ایشان در زمره ارحام نسبی است و به تعبیر دقیق نوادگان رضاعی از بند ۱ ماده ۸۰۳ موضوعاً خارج هستند و مبنای رجوع‌پذیری از هبه به نوادگان نسبی اعم از پسری و دختری، پرهیز از توسعه استثنائات اصل رجوع‌پذیری هبه و اکتفای به قدر متیقن و مورد اجماع است.

نتیجه

قانون مدنی در بند ۱ ماده ۸۰۳ «هبه به اولاد» را در کنار هبه به پدر و مادر، رجوع‌ناپذیر دانسته است. این بند استثنائی بر اصل امکان رجوع از هبه محسوب می‌شود. در این مقاله به منظور تبیین حکم هبه به نوادگان با مراجعه به خاستگاه بند ۱ ماده یادشده در فقه امامیه، یعنی مبحث هبه به ارحام، نشان داده شد دو دیدگاه در فقه امامیه پیرامون گستره و مقتضای این مبحث وجود دارد، نخست، نظر مشهور است که مطابق با آن هبه به همه ارحام نسبی رجوع‌ناپذیر است و نظر دیگر که مورد اجماع و اتفاق همه فقیهان است، رجوع‌ناپذیری را مختص به هبه به پدر، مادر و اولاد می‌داند. به نظر می‌رسد قانون‌گذار برای عمل به اصل و پرهیز از توسعه استثنا به قدر متیقن یعنی نظر اجماعی فقها، اکتفا کرده است و از همین رو نمی‌توان مانند اکثر نویسندگان، هبه به نواده را نیز مشمول بند ۱ ماده ۸۰۳ قانون مدنی دانست. بنابراین، هبه به نوادگان نسبی (اعم از دختری و پسری) و رضاعی رجوع‌پذیر است. البته شایان ذکر است اگر واهب به منظور صلۀ رحم، عین معینی را به نواده خویش ببخشد، گویا تعهد طبیعی خود را ایفا کرده است، بنابراین، دعوای استرداد یا رجوع او مسموع نخواهد بود.

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی عقیل، حسن بن علی (۱۴۱۳). *حیاه ابن ابی عقیل و فقهه*. گردآورنده شیخ علی کورانی، چاپ اول، قم: مرکز معجم فقهی.
۲. ابن براج، قاضی عبدالعزیز (۱۴۰۶). *المهذب*. جلد دوم، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). *لسان العرب*. جلد دوازدهم، چاپ سوم، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۴. اصفهانی، سید ابوالحسن (۱۴۲۲). *وسیله النجاه*. چاپ اول، قم: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی (ره).
۵. اکبریور، مجید، محبی، ابوالفضل و نظری، خدیجه (۱۳۹۰). *بررسی تعهدات طبیعی در حقوق ایران؛ با رویکرد حقوقی و تحلیل اقتصادی*. *مجله حقوقی دادگستری*. شماره ۷۶، صفحات ۲۰۸ - ۱۸۵.
۶. امامی، سید حسن (۱۳۷۹). *حقوق مدنی*. جلدهای اول و دوم، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۷. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵). *کتاب المکاسب*. جلد سوم، چاپ اول، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۸. انصاری، مسعود و طاهری، محمدعلی (۱۳۸۸). *دانشنامه حقوق خصوصی*. جلد سوم، چاپ اول، تهران: انتشارات جنگل.
۹. بروجردی عبده، محمد (۱۳۸۰). *حقوق مدنی*. چاپ اول، تهران: انتشارات مجد.
۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۶). *الفارق (دائرةالمعارف عمومی حقوق)*. جلد پنجم، چاپ اول، تهران: کتابخانه گنج دانش.
۱۰. جمعی از پژوهشگران (۱۴۲۳). *موسوعه الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل البیت*. زیر نظر سید محمود هاشمی شاهرودی، جلد نهم، چاپ اول، تهران: مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.

۱۱. جمعی از مؤلفان (بی تا). الموسوعه الفقهيہ الكويتیہ. جلد چهل و چهارم، بی جا: طبع الوزاره.
۱۲. حسینی شیرازی، سید محمد (بی تا). ایصال الطالب الی مکاسب. جلد یازدهم، چاپ اول، تهران: منشورات اعلمی.
۱۳. حصکفی، علاءالدین (۲۰۰۲). الدر المختار فی شرح تنویر الابصار و جامع البحار. چاپ اول، بی جا: دارالکتب العلمیه.
۱۴. ره‌پیک، حسن (۱۳۸۷). حقوق مدنی - عقود معین ۲. چاپ اول، تهران: انتشارات خرسندی.
۱۵. زحیلی، محمدمصطفی (۱۴۲۷). القواعد الفقهيہ و تطبيقاتها فی المذاهب الاربعه. جلد اول، چاپ اول، دمشق: دارالفکر.
۱۶. زحیلی، وهبه (بی تا). الفقه الاسلامی و ادلته. جلد پنجم، چاپ چهارم، دمشق: دارالفکر.
۱۷. زرکشی، ابو عبدالله (۱۴۱۴). البحر المحیط فی اصول الفقه. جلد دوم، چاپ اول، بی جا: دارالکتبی.
۱۸. سرخسی، محمد بن احمد بن ابی سهل (۱۴۱۴). المبسوط. جلد دوازدهم، بیروت: دارالمعرفه.
۱۹. سعیدی، ابوجیب (۱۴۰۸). القاموس الفقهي لغه و اصطلاحا. چاپ دوم، دمشق: دارالفکر.
۲۰. سعیدی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۴۰۴). التتف فی الفتاوی. جلد اول، چاپ دوم، عمان - بیروت: دارالفرقان - مؤسسه الرساله.
۲۱. سیستانی، سید علی (۱۴۱۷). منهاج الصالحین. جلد دوم، چاپ پنجم، قم: دفتر حضرت آیت الله سیستانی.
۲۲. الشریف، محمد مهدی (۱۳۹۲). منطق حقوق. چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۳. شهید اول، محمد بن مکی (بی تا). القواعد و القوائد. جلد دوم، چاپ اول، قم: کتابفروشی مفید.
۲۴. شهید ثانی، زین الدین (۱۴۱۳). مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام. جلد ششم، چاپ اول، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۲۵. شیخ صدوق، محمد بن علی (۱۳۷۶). الأمالی. چاپ ششم، تهران: کتابچی.
۲۶. شیخ طوسی، محمد (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الامامیه. جلد سوم، چاپ سوم، تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه.

۲۷. شیخ طوسی، محمد (بی تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*. جلد ششم، چاپ اول، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۲۸. طاهری، حبیب الله (۱۳۷۵). *حقوق مدنی (۶-۷)*. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۹. عدل، مصطفی (منصور السلطنه) (۱۳۷۳). *حقوق مدنی*. قزوین: بحر العلوم.
۳۰. علامه حلی، حسن (۱۳۸۸ هـ ق). *تذکره الفقهاء*. چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
۳۱. علامه حلی، حسن (۱۴۲۵). *نهایه الوصول الی علم الاصول*. جلد چهارم، چاپ اول، قم: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
۳۲. علامه طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*. جلد شانزدهم، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۳. عمید، موسی (۱۳۴۲). *هبه و وصیت در حقوق مدنی ایران*. تهران: کتاب فروشی گنج دانش.
۳۴. فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۵). *تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله (المضاربه ... الهبه)*. چاپ اول، قم: مرکز فقه ائمه اطهار عليهم السلام.
۳۵. فخررازی، محمد (۱۴۲۰). *مفاتیح الغیب*. جلد نوزدهم، چاپ سوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۳۶. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۰). *حقوق مدنی - عطایا*. چاپ دوم، تهران: کتاب فروشی گنج دانش.
۳۷. کاشف الغطاء، حسن (۱۴۲۲). *انوار الفقاهه - کتاب الهبه*. چاپ اول، نجف اشرف: مؤسسه کاشف الغطاء.
۳۸. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). *الکافی*. جلد هفتم، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۹. کیدری، قطب الدین محمد بن حسین (۱۴۱۶). *اصباح الشیعه بمصباح الشریعه*. چاپ اول، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۴۰. گلیایگانی، سید محمدرضا (۱۴۱۳). *هدایه العباد*. جلد دوم، چاپ اول، قم: دارالقرآن الکریم.
۴۱. محقق حلی، نجم الدین جعفر بن حسن (۱۴۰۸). *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*. جلد دوم، چاپ دوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

۴۲. محقق خراسانی، محمدکاظم (۱۴۱۳). *کتاب فی الوقف*. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴۳. محقق سبزواری، محمدباقر (۱۴۲۳). *کفایه الاحکام*. جلد دوم، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴۴. مصطفوی، سید محمدکاظم (۱۴۲۱). *مائه قاعده فقهیه*. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴۵. مغربی، ابوحنیفه نعمان بن محمد (۱۳۸۵ هـ ق). *دعائم الاسلام*. جلد دوم، چاپ دوم، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
۴۶. موسوی خمینی، سید روح الله (بی تا). *تحریر الوسیله*. جلد دوم، چاپ اول، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
۴۷. موصلی، عبدالله (۱۴۲۶). *الاختیار لتعلیل المختار*. جلد سوم، چاپ سوم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴۸. میدانی، عبدالغنی (بی تا). *اللباب فی شرح کتاب*. جلد دوم، بیروت: المکتبه العلمیه.
۴۹. میرخلیلی، سید احمد، عزیزالهی، حجت، فرزانه و شاره، معین (۱۳۹۴). *حکم ممنوعیت رجوع از هبه به خویشاوندان در فقه امامیه*. *حقوق اسلامی*، سال ۱۲، شماره ۴۶، صفحات ۱۳۷-۱۱۱.
۵۰. نجفی کاشف الغطاء، محمدحسین (۱۳۵۹ هـ ق). *تحریر المجله*. جلد دوم، چاپ اول، نجف اشرف: المکتبه المرتضویه.
۵۱. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*. جلد بیست و هشتم، چاپ هفتم، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۵۲. نسفی، ابوالبرکات (۲۰۱۱). *کنز الدقائق*. چاپ اول، بی جا: دارالبشائر الاسلامیه - دارالسراج.

53. Étienne, R. et Hervé, S. (2007). *Transmission du patrimoine: testament, donation, autres mécanismes*, Delmas. 15e éd., Paris: Dalloz.